

## یک نگاه

به : جلسه اظهارات منوچهر اسحاقی در دادگاه استکهلم

امیرجواهری لنگرودی



راست به چپ: منوچهر اسحاقی- داداش ها محسن و مهدی و داداش کوچولو مجید و دایی اعدام شده آنان جعفر هوشمند است . این عکس به گمانم رامسر خواهد بود....

به ویرانی این اوضاع، هستم مطمئن، زآنرو / که بُنیان جفا و جور، بی بنیاد می‌گردد !

امروز چهارشنبه ام تاریخ ۲۴ آذر ۱۴۰۰ برابر ۱۵ دسامبر ۲۰۲۱ را در خلوت گوشی ام ، پای کلاب در پنجاه و دومین جلسه ی دادگاه حمید نوری، با نجوهای راستی آزمایی منوچهر اسحاقی کودک سربازدیروزی که در ۱۳ساله گی به جرم مجاهد قلمداد شدن، دزدیده شد و به زندان اوین برده شد و به ده سال محکومش کردند . سر کردم !

اظهارات بیان شده منوچهر در دادگاه ، همه هستی درونم را با خود همراه کرد و من با حق حق آرام درونم، در تمام لحظات سر می کردم .

درکشاکش وکلای مدافع نوری خطاب به دادستان که شما بر خلاف قرار جاری دارید روی سال ۱۳۶۰ و زندان اوین مکث می کنید ... در حالیکه روال کار ما واریسی ۱۳۶۷ گوهردشت است . در این لحظه همه به مداخله بر آمدند از وکلای مدافع نوری- رئیس دادگاه تا کنت لوئیس وکیل مشاور و دادستان

...

منوچهر به یکباره گفت : «ماجرای من این طور نیست که بگویم به دادگاه رفتم و ۱۰ سال حکم گرفتم. اگر این طور بگویم غیرواقعی می شود. اگر می خواهید من غیرواقعی صحبت کنم، این کار را بکنم اما اگر نه، لازم است که من صحبت کنم و شما روایت من را بشنوید.»

در پایان بگو-مگوها درباره کمبود وقت، منوچهر اسحاقی گفت :  
«به من اجازه می دهید تا صحبت کنم؟ فکر می کنم همین طوری تا اینجا کار هم کلی وقت اضافی گرفته شد ...»

دادستان مداخله کرد و پرسید : گفتید که به دادگاه رفتید و گیلانی برای شما ۱۰ سال زندان صادر کرد...؟

"منوچهر اسحاقی گفت : نه! به این سادگی نبود. ما وقتی از این دادگاه بیرون آمدیم ، در مجموع یک ساعت هم نکشید. برای هر کدام از ما ۹ نفر، هر یک نفرمان چند دقیقه طول کشید .

ما پشت در دادگاه نشستیم. چند دقیقه بعد همه ما را بلند کردند. دستانمان را گذاشتیم روی شانه همدیگر و ما را برای جوخه اعدام بردند ؛ آنهم با یک مینی بوس ایی که شیشه هایشان را رنگ کرده بودند. ولی قبل از اینکه به سمت مینی بوس راه بیفتیم . لاجوردی به سمت من آمد و با پوتینش به ساق پای من زد . از من سوال کرد که چند سالت است؟ من گفتم ۱۴، در حالی که هنوز مانده بود تا ۱۴ بشوم. - از روی تاریخ تولدم - مشخص است .

لاجوردی به خاطر آن تفکرات مذهبی اش از من پرسید که تو بالغ شدی یا نه؟ البته کلمه ای که به کار برد این بود که «جُنُب شدی» یا نه؟ ... یعنی (انزال) شدی !!!  
من نفهمیدم چه می گوید و گفتم خودت شدی ... !

بعد او اشاره ای کرد به پاسداری و من را از صف بیرون آوردند . بعد که حرف هایشان را زدند دوباره من را به صف برگرداندند و برای جوخه اعدام، پشت بندهای ۳۲۵، بردند .

همه بچه هایی که با من بودند و کسانی که با مینی بوس های دیگر آورده بودند، به ترتیب و چهار نفر چهار نفر، پشت به آن تپه ها، دست ها و پاها را بستند و چهار نفر ، برای شلیک کردن به ایشان ، روبه رویشان نشستند .

من را کنار دیوار بردند. گفتند :همین جا بشین .

من از زیر چشم بند همه چیز را می دیدم. یعنی کسی به من توجهی نداشت. به آنها شلیک کردند و یک نفر دیگر که بعدتر اسمش را فهمیدم آمد و یکی یکی تیر خلاص به ایشان زد .... من فقط گریه می کردم و می لرزیدم. می توانم بگویم : خودم را آنجا خیس کردم. بعد آمدند من را برداشتند با مینی بوس برگرداندند به همان سلولی که بودم" ...

همین حد دریافت صحبت های منوچهر، مرگ بارترین وضعیت کشتار دهه شصت را برای یک کودک ۱۳ ساله در آن دهه، بواقع امپراطوری مرگ افرین اسدالله لاجوردی را فقط در یک گوشه زندان اوین نشان می دهد !

میشه این میدان تیرباران را شنید و راحت ماند و حرفی نزد و به دنیا نفهماند که این نظام ضد آدم توسط آئین لاجوردی با جوانان آن سال ها چه کرد؟ اینکه تنها نفرت هوادار بودن یک سازمانی با مشخصه مجاهدین را خانه به خانه بگردانند، کافی است؟

یک کودک ۱۳ ساله چه کرده بود که او را اینگونه گیر بیاندازند و یا تماشاگر صحنه اعدام گردانند؟ به نظرم همین حد شهادت منوچهر اسحاقی، در روز چهارشنبه نکبت وجودی کل این نظام را در حیات چهل و اندی ساله اش نشان داد . اظهارات منوچهر اسحاقی عزیز نشان داد که کل دهه‌ی شصت نظام مرگ افرین اسلامی ، تو گویی پایان زندگی نسل ما بود که دادگاه نوری ، فصل مشترک بیان سنگین همه آن دشواری ها است. باید در ادامه راه دادگاه حمید نوری ( عباسی) فرصت را مغتنم شمرد، بوق برداشت و آنرا به گوش همگان رساند و ساکت نایستاد!